

فصل‌نامه علمی - پژوهشی پژوهش‌نامه‌ی تاریخ اسلام
سال اول، شماره دوم، تابستان ۱۳۹۰
صفحات ۲۵ - ۴۴

جهاد صوفیان در مغرب اسلامی

مقاومت امیر عبدالقادر الجزائری و دیگر شیوخ صوفیه

در برابر استعمار فرانسه ۱۸۹۰-۱۸۳۰

عباس برومند اعلم^۲

چکیده

امیر عبدالقادر الجزائری چهره‌ی شاخص جنبش اسلامی در الجزایر و مغرب اسلامی در قرن ۱۹ و دوران استعمار فرانسه به شمار می‌رود. وی معلم قرآن و شیخ طریقت قادریه، دارای خاستگاه و تربیت صوفیانه بود. او برای جهاد علیه استعمار فرانسه، قبایل الجزایر را متحد کرد و دست به قیام مسلحانه زد؛ به گونه‌ای که در ۱۸۳۷م فرانسه مجبور شد طی قراردادی به غیر از نوار ساحلی، بقیه‌ی الجزایر را به او بسپارد. این حضور موفق صوفیه در رأس جنبش اسلامی الجزایر، نقطه‌ی عطفی در تاریخ جنبش اسلامی منطقه‌ی مغرب محسوب می‌شود. هرچند این قرارداد، دوام نیافت و جنگی فرساینده و طولانی به مدت ۱۵ سال به وقوع پیوست و در نهایت فرانسه با همکاری دست‌نشانندگان خود در مراکش موفق شد عبدالقادر را شکست دهد و پس از دستگیری، تبعید نماید. اگرچه حرکت جهادی او توسط دیگر شیوخ صوفیه و هزاران نفر از مریدان ساکن زوایا و رباط‌ها استمرار یافت؛ به گونه‌ای که تسلط نهایی فرانسه بر سرزمین الجزایر بیش از نیم قرن بطول انجامید.

کلیدواژه‌ها

الجزایر، استعمار فرانسه، تصوف، امیر عبدالقادر الجزائری، جهاد.

۱. تاریخ دریافت: ۸۸/۱۱/۱۷. تاریخ پذیرش: ۸۹/۶/۳۰.

۲. استادیار گروه تاریخ و تمدن ملل اسلامی دانشگاه بین‌المللی امام خمینی. aboroomanda@yahoo.com

در عصر پیشامدرن در کشورهای مغرب اسلامی به طور کلی و در الجزایر به طور خاص، روابط خویشاوندی، پایه و اساس جوامع را تشکیل می‌داد و قبایل کوچرو در این مناطق از نفوذ و قدرت قابل توجهی برخوردار بودند. رژیم حاکم بر الجزایر در این دوره که دست نشاندهی خلافت عثمانی محسوب می‌شد، هیچ‌گاه نتوانست حاکمیت عملی خود را بر کلیه‌ی نقاط قلمرو خویش برقرار کند. ایمان دینی و آموزه‌های اسلامی در این دوره نقش مهمی در ایجاد تحولات سیاسی مناطق مذکور ایفا می‌کرد و گاه به عنوان عامل ایجاد اتحاد میان قبایل مختلف عمل می‌نمود که در این صورت، قدرت اثرگذاری این قبایل در مقاطعی از تاریخ افزایش چشمگیری می‌یافت. براساس شواهد موجود حکومت‌هایی هم که در این سرزمین در طول تاریخ اسلام روی کار آمدند، همواره صبغه‌ای دینی و مذهبی داشتند. چنانکه دولت‌های همچون اغالبه، ادریسیان، بنومدار، بنورستم و فاطمیان ادعای مذهبی داشتند و در عصر میانه نیز که امپراتوری‌های بومی بزرگتری چون مرابطون و موحدون به قدرت رسیده‌اند، عامل دین و مذهب، همواره رکن برجسته و نمایان همه‌ی این حاکمیت‌های سیاسی بوده است. البته مذهب در مغرب اسلامی از نوعی اصالت و ویژگی مغربی برخوردار بوده است؛ به این معنی که مردم این منطقه گرچه از خود، قرائت اصیل و جدیدی از اسلام پدید نیاوردند و به پذیرفتن همان مذاهب فقهی که از شرق نشأت گرفته بود، اکتفا کردند، اما آنچه می‌خواستند از میان آن‌ها برگزیدند. مذهب فقهی مالکی که در مدینه تأسیس گردید و در شرق اسلامی با پذیرش چندانی روبرو نشد، در مغرب و اندلس، گسترش قابل ملاحظه‌ای یافت و رفته رفته مذهب اکثریت مردم گردید.

علاوه بر تسنن مغربی، طریقت‌های صوفیه نیز از قرن ششم هجری به بعد در سراسر شمال آفریقا به‌ویژه در الجزایر ریشه دوانیدند. هرچند در این مورد مغرب، به نظر خودکفا می‌نمود و فقط قادریه را از میان مکاتب صوفی شرقی پذیرفت و مکاتبی بومی چون شاذلیه، جزولیه و ابومدین را ایجاد کرد (جعیط، ۱۳۸۱، ص ۲۱۷). این صوفیان نقش مهمی در سازمان‌دهی مردمان روستایی و مناطق قبایلی داشتند. به علاوه در حکومت‌های محلی که پس از موحدون پا به عرصه‌ی وجود گذاشتند، بین نخبگان سیاسی و نخبگان مذهبی رابطه‌ی ویژه‌ای برقرار شد؛ برخی از آن‌ها ادعای خود مبنی بر دارا بودن مشروعیت مستقیم مذهبی را کنار گذاشتند و علما و صوفیان را به عنوان

عامل مشروعیت بخشی برای خود تلقی کردند. بدین ترتیب آن‌ها را واسطه‌ی بین خود و مردم قرار می‌دادند و این نیز بر قدرت آن‌ها می‌افزود (لاپیدوس، ۱۳۸۱، صص ۵۵۶-۵۵۵).

نگاهی به حیات متصوفه در مغرب اسلامی در قرون منتهی به استعمار

از اواخر قرن چهاردهم به بعد، امیرنشین محلی بنوحفص با شورش‌های قبیله‌ای و محلی مواجه شد و رو به زوال نهاد. با آغاز این زوال، تعادل قوا به نفع گروه‌های قبیله‌ای که بافت طبیعی جمعیتی این سرزمین در طول قرون متمادی را تشکیل می‌دادند، برهم خورد. رهبران قبایل، مردم را با هم متحد کردند و در صدد برقراری نظم سیاسی، تأسیس امنیت، ایجاد تشکیلات اقتصادی و حل منازعات گروه‌های مختلف برآمدند و البته این همه با رویکرد دینی به‌ویژه رویکرد صوفیانه که شکل غالب دینداری مردمان این دیار را شکل می‌داد، انجام می‌گرفت. این بحران در شمال آفریقا باعث جلب توجه عثمانیان به این منطقه و آغاز کشمکش صد ساله‌ای بین این امپراطوری و امپراتوری هابسبورگ^۱ گردید؛ کشمکشی که در نهایت به سلطه‌ی عثمانی بر لیبی، تونس و الجزایر منجر شد.

ماجرا از این قرار بود که حفصی‌ها، حاکمان الجزایر را مجبور کردند تا یک پایگاه دریایی مهم در جزیره‌ی بینون در ساحل الجزایر ایجاد کنند تا حملات به کشتی‌های مسیحی آسان‌تر باشد؛ آنان خیرالدین بارباروسای معروف را برای این کار به خدمت گرفتند. وقتی به تدریج کار خیرالدین بالا گرفت و به عنوان قهرمان اسلام مشهور شد، به خدمت سلطان عثمانی درآمد و فرماندهی نیروی دریایی عثمانی شد و با ناوگان عظیم خود، مناطق استراتژیک مدیترانه را تحت سلطه گرفت (یاقی، ۱۳۸۵، صص ۶۰-).

۱. امپراتوری هابسبورگ، از زمان سلطنت شارلکن (شارل پنجم) در آغاز قرن شانزده میلادی تأسیس شد. شارل، فرزند فیلیپ پادشاه اتریش و هلند، و جوانا ملکه اسپانیا بود. وی صاحب وسیع‌ترین قلمرو در اروپا و آمریکا و بیشترین قدرت در بین پادشاهان قرن شانزدهم بود. شارلکن در سال ۱۵۱۹ به عنوان امپراتور امپراتوری مقدس روم نیز برگزیده شد و بدین ترتیب فرمانروای اسپانیا، هلند، اتریش، بخشی از فرانسه، قسمتی از ایتالیا و مستعمرات اسپانیا در آمریکا گردید. خاندان سلطنتی شارلکن به هابسبورگ معروف است. پس از شارلکن، برادرش فردیناند امپراتور امپراتوری مقدس روم شد و شعبه‌ی هابسبورگ‌های اتریش را بنیان گذاشت. این امپراتوری در قرون ۱۶ تا ۱۹ میلادی بزرگ‌ترین رقیب عثمانی در اروپا محسوب می‌شد و جنگ‌های فراوانی میان آن دو در گرفت. پس از جنگ جهانی اول، هابسبورگ تجزیه شد که مهم‌ترین بازمانده‌ی کنونی آن کشور اتریش است. جهت اطلاعات بیشتر ر.ک: روزول پالمر، تاریخ جهان نو، تهران: امیرکبیر، ۱۳۴۰.

۶۱). با توجه به این که بنوحفص ضعیف شده بودند و صلیبی‌ها به ویژه اسپانیایی‌ها دائماً به شمال آفریقا دست‌اندازی می‌کردند، سرانجام خیرالدین بارباروس با کمک ارتش ینی‌چری در سال ۱۵۲۹م الجزیره را فتح کرد و اندک اندک اسپانیایی‌ها را بیرون نمود و از سال ۱۵۷۱م، الجزایر وارد مدار باب عالی شد و تحت سلطه‌ی یک بیگلربیگی که از سوی ینی‌چری حمایت می‌شد، از نظر سیاسی و رسمی به سلطان عثمانی وابسته گردید؛ اما «بیک» یا «بای» الجزیره دارای نوعی خودمختاری بود و بیک‌های دیگر شهرهای اطراف نیز توسط او انتخاب می‌شدند. بیک مزبور که مستقیماً حکم از سلطان عثمانی می‌گرفت، فرماندهی نیروی دریایی و زمینی عثمانی در مدیترانه‌ی غربی نیز محسوب می‌شد (بالتا، ۱۳۷۰، ص ۸۶).

اصلی‌ترین دلایل پذیرش عثمانی در این منطقه را باید در مواردی چون حضور جدی عثمانی در غرب مدیترانه، وجود اسپانیا به عنوان یک دشمن مسیحی در منطقه و مواجهه‌ی عثمانی با آن، جذبه‌ی عمومی مشرق اسلامی در نزد مردم الجزایر که نماد آن عثمانی بود، تلاش‌های نیروهای اسلام‌گرا برای توجه به مرکز خلافت و... جستجو کرد (العجیلی، ۲۰۰۵، صص ۳-۶).

اما در قرن هجدهم با کاهش اعزام نیرو از آناتولی به الجزایر، تسلط دستگاه حاکمه بر منطقه کاهش یافت؛ به علاوه در این قرن، رژیم حاکم به کمک‌های مالی خارجی نیازمند گردید و در نتیجه‌ی آن مشروعیت و مقبولیتش آسیب دید. به طور کلی در جریان قرن هجدهم، رژیم حاکم بر الجزایر، تنها در برخی از مناطق از نیروی نظامی و ابزارهای اقتصادی کافی برای مطیع کردن رهبران صوفی و قبیله‌ای برخوردار بود. در مناطق دیگری که دولت فاقد نفوذ بود، صوفیان و طرفداران آن‌ها قدرت داشتند و بدین ترتیب، دولت خودمختار الجزایر یک رژیم دوپاره بود؛ یعنی حکومتی که تنها بر بخشی از قلمرو اسمی خود نفوذ مؤثر داشت (لاپیدوس، صص ۵۶۹-۵۷۰). تصوف خاص مغربی نیز فرصت را غنیمت شمرد، جامه‌ی شور و غلیان بر تن کرد و روحانیت رنگ باخته را از نو زنده گردانید و در ارتباط با جهان خارج نیز، در مواجهه با هجوم پی در پی و مستمر قوای مسیحی آن سوی مدیترانه، به مقاومت و جهاد بر ضد مسیحیت پرداخت و طریقت‌های نویی پدید آورد که در شهرها و روستاها گسترده شد. طریقت‌هایی چون درقاویه، رحمانیه و سپس تیجانیه، راه نیاکان بزرگ خود را به طور

عمیق‌تر و وسیع‌تر ادامه دادند و نفوذشان در پیکر اجتماع فزونی گرفت. به‌ویژه این قدرت‌گیری زمانی قابل فهم‌تر می‌شود که بدانیم در الجزایر و دیگر سرزمین‌های مغرب، هر نوع عمل سیاسی در قالب خانواده‌های کوچک و یا عشیره و نسب خاص یا گروه‌های قبایلی شکل می‌گرفت و اندیشه‌های صوفیانه که با ساختار قبایلی پیوند خورده بود، حتی در شکل‌گیری ائتلافات و پیمان‌های سیاسی جدید میان گروه‌ها و قبایل مختلف این سرزمین، نقش محوری ایفا می‌کرد (بیرک و لاپیدوس، ۲۰۰۰، صص ۱۸-۱۹).

بدین ترتیب، به تدریج صوفیان بزرگ برای خود پیروانی را جمع کردند و زمین‌های گسترده‌ای را به عنوان هدیه از سوی امرای محلی یا طرفداران خود دریافت نمودند. آنان در بین کشاورزان خرده پا از نفوذ بسیاری برخوردار شدند؛ به گونه‌ای که از این پس ساختار سیاسی الجزایر بر پایه‌ی گروه‌های قبیله‌ای یا خانوادگی تحت رهبری صوفیان و زاویه‌هایی (رباط‌ها) (لاپیدوس، ص ۵۶۵) که ریشه‌دار و اثرگذار بودند، قرار گرفت. به استناد منابع هر منطقه، زاویه‌ی خاص خود را داشت. در مناطق قبایل بربر زاویه‌ی «رحمانیه» با دو طریقت صوفی مسلک «بکریه» و «خلوتیه»، در غرب الجزایر و منطقه‌ی وهران زاویه‌ی «تیجانیه» و طریقت‌های شاذلیه و قادریه و در تلمسان و نیز در تیطری و صحرا و شرق الجزایر طریقت قادریه (توفیق المدینی، ۱۹۹۸م، صص ۷۶-۷۵) به فعالیت مشغول بودند. این زاویه‌ها به مثابه‌ی مراکز دینی و فرهنگی و نیز مدرسه برای کوچک و بزرگ مردم به شمار می‌آمدند (محمد و دیگران، ۱۳۸۴، ص ۲۱).

ظهور استعمار فرانسه و اشغال الجزایر

در قرن نوزدهم با اوج‌گیری پدیده‌ی استعمار در شمال آفریقا، از یک‌سو رقابت میان فرانسه و ایتالیا بر سر تونس و از سوی دیگر رقابت شدیدی بین انگلستان و فرانسه بر سر مصر وجود داشت. در این رقابت مصر سهم انگلستان، تونس و الجزایر، سهم فرانسه و لیبی سهم ایتالیا شد. گرچه تصرف نظامی الجزایر در سال ۱۸۳۰م آغاز شد، اما سابقه تحركات نضامی فرانسه در زمینه‌ی حمله و نبرد در الجزایر، به آغاز قرن هفدهم بازمی‌گردد و این نشانه‌ای از آرزوی دیرینه‌ی آنهاست. بیشترین آمار این جنگ در سالهای ۱۶۱۹، ۱۶۸۲ تا ۱۶۸۳م و نیز در فاصله سالهای ۱۶۸۸ تا ۱۶۸۹م و بار دیگر در ۱۷۴۱م گزارش شده است (ر.ک: تیلی، ۱۳۸۳، صص ۲۵۸-۲۶۱). این تلاش‌های مستمر

در نهایت در نیمه‌ی قرن نوزدهم به بار نشست و سرانجام فرانسه توانست به فاصله‌ی کوتاهی الجزایر را زیر چنبره سیاسی خود بگیرد.

این سلطه‌ی استعماری چنان وسیع بود که دیگر امکان مهاجرت یا عقب‌نشینی و مانند آن برای مسلمانان الجزایر وجود نداشت. گرچه استدلال رایج فقهای اسلامی درباره‌ی انطباق‌پذیری در شرایط اضطرار، به منظور حفظ نظم دینی و اجتماعی، کماکان طرفداران زیادی داشت، اما این اصل نیز پذیرفته شده بود که حکومت‌های ناشی از استعمار ذاتاً نامشروع هستند و مسلمانان وظیفه دارند در صورت وجود چشم‌انداز قابل قبولی از موفقیت برای براندازی آن‌ها بکوشند. نخستین جنبش‌های مقاومت اسلامی در برابر استعمار، بر اساس همین مبانی مذهبی به جهاد پرداختند (لوئیس، ۱۳۷۸، صص ۱۸۹-۱۹۰). واکنش اقشار سنتی هم‌چون رهبران قبایل، بازرگانان، کشاورزان و خرده تاجران که خواستار سازماندهی افراد مسلمان و جهاد بر اساس اصول اسلامی بودند، نیز از همین سنخ بودند (لاپیدوس، صص ۷۸۶-۷۸۵). چنانکه پیش‌تر آمد در اثر تحولات اجتماعی در الجزایر، رهبری این جماعات به‌ویژه قبایل را شیوخ صوفیه در دست داشتند و بنابراین ورود آن‌ها به عرصه‌ی این واکنش، امری ناگزیر و بلکه طبیعی می‌نمود.

در واقع در رویارویی مردم مسلمان الجزایر با استعمار فرانسه، مسأله‌ی اصلی پژوهش حاضر مقاومت‌های مردمی نیست، هر چند این مسأله در جای خود مهم به نظر می‌رسد، اما قضیه‌ی اصلی، نقش اسلام صوفیانه در این جامعه است؛ جامعه‌ای با پراکندگی جمعیتی از نوع زندگی عشایری و نفوذ فراوان جریان صوفیه که تنظیم‌کننده‌ی اصلی روابط و امور اجتماعی است. باید اذعان کرد که در این برهه عقاید دینی و صوفی نه تنها ابزاری برای مبارزه با فرانسوی‌ها، بلکه جزء جوهری مبارزه برای بقا در درون جامعه‌ی الجزایر بود (بیرک، ۱۹۹۹، صص ۱۸-۱۷).

مقاومتی که فرانسوی‌ها بعد از اشغال الجزایر با آن روبرو شدند را می‌توان از سه زاویه مورد بررسی قرار داد؛ نخست: مقاومت سیاسی گروه‌هایی از تجار، علما، بزرگان شهر و طبقات دیوانی و اداری حکومت سابق عثمانی که گاه برای دفاع از مصالح شخصی و حفاظت از امتیازات اجتماعی و گاهی برای دفاع از مصالح سرزمین اسلامی به مبارزه می‌پرداختند. این نوع از مقاومت، بیشتر در شهرهای بزرگ و پرجمعیت اتفاق می‌افتاد.

دوم: مقاومت مردمی و دینی رؤسای قبایل و طوایف در روستاها و مناطق قبایلی به سردمداری جریان‌های صوفیه یا رهبرانی که ادعای مهدویت می‌کردند، تحت لوای جهاد در راه خدا با کافران استعمارگر که عموماً در دشت‌ها و بیابان‌ها و یا مناطق کوهستانی به وقوع می‌پیوست که این نوع دوم، وجه غالب مقاومت تا آغاز قرن بیستم بوده است.

سوم: قیام جریان اسلام اصلاح طلب که در قرن بیستم ظهور کرد و بیشتر متمرکز در شهرها و حوزه‌های مدنی بود (ویلیس، ۱۹۹۹، ص ۴۶؛ سعدالله، ۱۹۸۲، ص ۱۳۳). مطابق با مسأله پژوهش آنچه مقرر است در این مقاله بدان پرداخته شود مقاومت از نوع دوم است.

رهبران مبارزات نوع دوم را مجموعه‌ی متنوعی از خاندان‌های اصیل، علما و شیوخ صوفیه تشکیل می‌دادند که با طیب خاطر تمام زندگی‌شان را در این مسیر گذاردند. این قیام‌ها در سراسر الجزایر به‌ویژه منطقه‌ی وسیع صحرا اتفاق می‌افتاد. برخی از آن‌ها در همان نخستین مراحل خیزش، فروکش می‌کردند و برخی دیگر از این قیام‌ها، سال‌ها به طول می‌انجامید.

فرانسه ابتدا سواحل الجزایر را محاصره کرد؛ این محاصره‌ی دریایی که در اواخر ۱۸۲۷م آغاز شد، سه سال به طول انجامید. این سه سال برای فرانسه بسیار پرهزینه و پرخطر بود. به‌خصوص در اواخر آن که الجزایری‌ها برخی نیروهای فرانسوی را اسیر می‌کردند و به قتل می‌رساندند؛ چرا که بیک، حاکم الجزایر، محاصره‌ی دریایی را اعلان جنگ رسمی تلقی کرده بود و مانورهای دریایی در ورودی‌های بندرهای الجزایر برگزار می‌کرد که گاهی با تعرض کشتی‌های فرانسوی رو به‌رو می‌شد. سرانجام فرانسه مصمم شد که به الجزایر حمله نهایی نماید؛ به‌خصوص که خسارت‌های محاصره بدون هیچ فایده‌ای بسیار زیاد شده بود (جلال، ۲۰۰۳، صص ۱۳۶-۱۳۷). سال ۱۸۳۰م آغاز حمله‌ی گسترده به شهر الجزیره بود که پیاده کردن بخش عظیمی از نیروهای فرانسوی مقاومت شهر را درهم می‌شکست. احمد آخرین بیک الجزایر به منطقه اوراس پناه برد و مقاومت طولانی به مدت یازده سال را در آن دیار سامان داد که البته نتیجه‌ای در بر نداشت. شهر قسنطین که پایتخت شرقی الجزایر محسوب می‌شد، به زودی تسلیم نشد؛ دو محاصره‌ی دهشتناک در طول سال‌های ۱۸۳۶ و ۱۸۳۷م لازم بود تا با خشونت

فراوان، مقاومت آن شکسته گردد (بالتا، ۱۳۷۰، ص ۸۷). در فاصله‌ی سال‌های ۱۸۴۰ تا ۱۸۵۰م، فرانسوی‌ها سراسر شمال الجزایر را تصرف و هزاران تن از مردم الجزایر را کشته و یا آواره کردند و حاصلخیزترین زمین‌های کشاورزی مردم بومی را که ۶۵ درصد محصولات زراعی کل الجزایر را تولید می‌کرد، مصادره نمودند^۱ (ماتیل، ۱۳۸۳، ص ۶۸؛ ازغندی، ۱۳۶۵، ص ۴۵)؛ اما در نفوذ به مناطق داخلی با مشکلات اساسی و مقاومت‌های جدی روبه‌رو شدند.

مردم الجزایر به‌ویژه در مناطق غربی، در مقاومتشان در برابر فرانسه، ابتدا به سلطان مغرب دل خوش کرده بودند؛ ولی به زودی متوجه شدند که باید به ظرفیت‌ها و توانایی‌های خود متکی شوند؛ بنابراین به زودی پیرامون امیرعبدالقادر گرد آمدند و مقاومتی را آغاز کردند که بیش از ۱۵ سال به طول انجامید.

قیام امیر عبدالقادر الجزایری

امیرعبدالقادر بن محی‌الدین، شیخ طریقت قادریه و منتسب به خاندان شریف هاشمی بود. پدرش به سلطان علوی مغرب بیشتر متمایل بود تا سلطان عثمانی. وی در سال ۱۸۲۷م به همراه فرزندش عبدالقادر به حج رفت و در مصر با استقبال گرم محمدعلی پاشا روبه‌رو شد. آن‌گاه که به الجزایر بازگشت، زمانی بود که فرانسوی‌ها حمله کرده و شهر «وهران» را اشغال کرده بودند و الجزایری‌ها برای آزادسازی شهر تلاش می‌کردند، اما به‌رغم دو بار محاصره‌ی شهر، شکست خوردند.

مبارزان به سراغ محی‌الدین آمدند تا رهبری صفوفشان را بپذیرد (۱۸۳۲م)؛ اما وی به خاطر کهولت سن این امر را رد کرد و آنان را به سوی پسرش عبدالقادر هدایت کرد. چنین بود که قبایل هاشمیه با عبدالقادر در حالی که ۲۴ سال بیشتر نداشت، به عنوان امیر خود بیعت کردند.^۲ وی در ابتدا اردوگاهی نظامی را پایه گذاشت و مشغول تنظیم صفوف مبارزان الجزایری شد. عبدالقادر هم‌پیمانانش را برای اداره‌ی امور قبایل اعزام کرد و برای خود لقب امیرالمؤمنین یا خلیفه‌ی سلطان مغرب را برگزید و هدایایی را

۱. به عنوان نمونه، با اجرای فقط یک قانون موسوم به «قانون سنا» توسط فرانسه، روستاییان الجزایری بیش از یک میلیون هکتار از زمین‌های قابل کشت خود را از دست دادند.

۲. الجزایری‌ها هر ساله این روز یعنی ۲۷ نوامبر را به نشانه‌ی نماد وحدت و مقاومت ملی گرامی می‌دارند، ر.ک: جورج الراسی، الاسلام الجزایری من الامیر عبدالقادر إلی امراء الجماعات، بیروت: دارالجدید، ۱۹۹۷، ص ۳۹.

برای عبدالرحمان سلطان مغرب ارسال کرد و خطبه‌ی نماز به نامش خواند (یحیی، ۲۰۰۰، ج ۱، صص ۱۴۷-۱۴۸).

عبدالقادر به اجرای فقه اسلامی در مناطق تحت کنترل خود پرداخت، وی صوفی زاهد مسلکی بود که در زندگی همواره سعی می‌کرد از سیره‌ی پیامبر(ص) تبعیت کند. به استناد منابع شراب نمی‌نوشید، لباس‌های معمولی می‌پوشید و دارای رفتار متواضعانه‌ای بود. وی همواره مراقب بود تا به هیچ وجه حامی خود یعنی سلطان مراکش را آزرده خاطر نکند؛ به گونه‌ای که هیچ‌گاه در صدد برنیامد به نام خود سکه ضرب کند و یا دستور دهد خطبه‌های نماز جمعه در محدوده‌ی قلمرواش به نام وی خوانده شوند. حکومتی که عبدالقادر تأسیس کرد، از حمایت اکثر قبایل منطقه برخوردار گردید. اعتبار مذهبی وی و خاندانش، تقلید وی از سیره‌ی پیامبر(ص) در زندگی و تبلیغات فرقه‌ی قادریه را می‌توان از جمله عوامل حمایت قبایل الجزایری از این حکومت دانست (لاییدوس، ۱۳۸۱، صص ۹۴۶-۹۴۷). این قبایل در مسیر جهاد بر ضد فرانسه نیز او را همراهی می‌کردند. گرچه برخی از آنان گرایش‌های دینی به معنای جنگ اسلام بر ضد مسیحیت داشتند و برخی دیگر گرایش‌های ملی برای آزادسازی سرزمین از دست بیگانگان، اما همگی برای یاری عبدالقادر همراه بودند و رزمندگان او را هنگام عبور از مناطقشان مساعدت می‌کردند و به آنان در نبردشان بر ضد فرانسه می‌پیوستند، حتی اگر قادری مسلک هم نبودند، به عنوان نمونه‌ی رجال طریقت درقاویه پایگاه فرانسوی‌ها در شهر بوالعباس را تصرف کردند و یا برخی دیگر در آزادسازی شهر «تلمسان» از دست اشغالگران تلاش نمودند (یحیی، ۲۰۰۳، ج ۱، ص ۱۷۷).

فرانسه سرانجام در اثر شدت مقاومت‌ها مجبور شد با عبدالقادر مصالحه نماید و قراردادی را امضا نمود که به موجب آن حاکمیت عبدالقادر بر سراسر الجزایر به استثنای مناطق شمالی به رسمیت شناخته می‌شد. این مصالحه تا زمان نبرد سنگین شهر قسنطین پابرجا بود؛ اما به دنبال تصرف این شهر که پس از مقاومت دلیرانه و مثال‌زدنی مردم آن اتفاق افتاد، این معاهده شکست خورد. ماجرا از این قرار بود که فرانسه آمادگی لازم برای حفظ پیروزی خود در شهر قسنطین را که به سختی به دست آمده بود، نداشت؛ بنابراین با مقیم کردن سه هزار نظامی فرانسوی در آن شهر، این کار را به پایان رساند. هنگامی که «ژرنال فالی» فرمانده‌ی نیروهای فرانسوی در شرق الجزایر به

شهر عنابه بازگشت، به دلیل پیروزی‌های درخشانش، از سوی فرانسه به عنوان حاکم کل الجزایر منصوب شد.

از سوی دیگر عبدالقادر به مجموعه‌ی این اقدامات به شدت اعتراض کرد. فرانسه ماده‌ی دوم معاهده صلح را این‌گونه تفسیر می‌کرد که به موجب آن می‌تواند تمام سرزمین‌های واقع در ماورای «وادی الخضراء» حتی منطقه‌ی قسنطین را اشغال نماید، اما عبدالقادر این تفسیر را نمی‌پذیرفت و اصرار داشت که این ماده، محدوده‌ی شرقی قلمرو فرانسه را معین کرده است. عبدالقادر وقتی با فالی به تفاهم نرسید، تمام این مطالب را برای لویی فیلیپ، نخست‌وزیر و وزیر جنگ در پاریس نوشت و البته تمایلیش برای استمرار صلح را نیز گوشزد کرد؛ اما هیچ پاسخی به نامه‌اش دریافت نکرد. بنابراین ناچار وارد اقدام شد و مناطق مورد منازعه در «تیطری» و سپس «وادی الزیتون»، «بسکره»، «اخضع» و «اغوات» را تصرف کرد (همان، صص ۱۶۰-۱۶۳). این روند جنگ و صلح متناوباً تا سال ۱۸۴۱م ادامه داشت، اما در این سال «بوژو» فرمانده جدید فرانسه در الجزایر قاطعانه تصمیم گرفت به حاکمیت عبدالقادر پایان دهد و تسلط فرانسه بر کلیه‌ی نقاط الجزایر را برقرار نماید.

بدین ترتیب نیروهای فرانسه در سال ۱۸۴۴م ابتدا ارتش مراکش را که به حمایت از عبدالقادر برخاسته بود، شکست دادند (لاپیدوس، ۱۳۸۱، ص ۹۴۷). فرانسه در واقع پیش از هر چیز به اخذ اعتراف سلطان مغرب به سیادتش بر مسلمانان الجزایر و در عین حال امتناع از یاری‌رسانی وی به عبدالقادر می‌اندیشید و علی‌رغم تصور اولیه‌اش در سختی دسترسی به این هدف، به سرعت پیروز شد. سلطان مغرب حتی متعهد شد که اگر به امیر دسترسی پیدا کند او را زندانی نماید و با انعقاد عهدنامه‌ی موسوم به «طنجه» فرانسه را به عنوان همسایه‌ی شرقی خود به رسمیت شناخت و رسماً از تأیید مقاومت مردمی در الجزایر امتناع کرد. او گرچه تصور می‌کرد که با این کار، صلح و آرامش و رفاه برای این سرزمین به ارمغان می‌آورد، اما این سیاست غلط، مانند وبالی همواره بر مغرب باقی ماند. معاهده‌ی «طنجه» این امکان را به فرانسه می‌داد که بدون هیچ‌گونه نگرانی از مساعدت سلطان مغرب، به جنگ با عبدالقادر و مجاهدان الجزایری پردازد (یحیی، ۲۰۰۳، ج ۱، ص ۱۷۶).

فرانسه پس از یک دوره جنگ سنگین سرانجام موفق شد در سال ۱۸۴۷م سپاهیان عبدالقادر را شکست دهد، خود امیر نیز به اسارت درآمد و ابتدا به فرانسه و سپس به همراه خانواده‌اش به دمشق تبعید گردید. بدین ترتیب عبدالقادر پس از آن‌که ۱۵ سال را در جهاد بر ضد اشغالگر بیگانه صرف کرده و اثبات کرده بود که یک رهبر برجسته، یک سیاستمدار ماهر و یک اندیشمند روشنفکر است، دل به تبعید سپرد و دیگر هرگز به وطن بازنگشت و در تبعید از دنیا رفت (همان، ص ۱۸۱). باید اذعان نمود که مردم الجزایر در تاریخ معاصر خود «اسلام جهادی» را از خلال جنبش امیر عبدالقادر علیه استعمار فرانسه شناختند (ر.ک. الراسی، ۱۹۹۷، ص ۸) و آن‌را سرلوحه‌ی حرکت آینده‌ی خود تا روز استقلال قرار دادند.

می‌توان ادعا کرد که نبرد گسترده‌ی فرانسه در الجزایر با شکست عبدالقادر به پایان رسید؛ اما فرانسه در آن‌جا فقط با تجهیزات و نیروهای فراوان و پس از درگیری‌های منطقه‌ای زیاد توانست مستقر شود. این فرایند بیش از ۴۰ سال به طول انجامید. نیروهای فرانسه در سال‌های ۱۸۵۱ تا ۱۸۵۷م به تدریج توانستند سراسر مناطق کابیلی را به تصرف خود درآوردند و به داخل صحرا پیشروی کنند. آن‌ها در سال ۱۸۵۳م شهر وارگالا و در سال ۱۸۸۲م شهر مذاب را نیز به اشغال خود درآوردند و به‌طور کلی تا سال ۱۸۹۰م سراسر الجزایر تحت کنترل دولت فرانسه قرار گرفت (لاپیدوس، ۱۳۸۱، ص ۱۴۷). فرانسوی‌ها با استفاده از نیروهای نظامی و برخی نیروهای محلی سلطه‌ی خود را تکمیل کردند و نیز مهاجران اروپایی را به اقامت گزیدن در سرزمین‌های زراعی و یا زمین‌های مصادره شده‌ی متعلق به بومیان عرب یا بربر تشویق می‌کردند (بیرک، ۱۹۹۹، ص ۶۶).

قیام دیگر شیوخ و جریان‌های صوفیه پس از شکست عبدالقادر

با شکست عبدالقادر، قیام‌های مردمی در این سرزمین نه تنها فروکش نکرد، بلکه بالعکس فرانسه به‌طور پراکنده و غیر منسجم اما متوالی، در سراسر خاک الجزایر با شورش‌های محلی و منطقه‌ای مواجه شد که در اکثر موارد نیز رهبری آن‌ها را شیوخ دینی و طریقت‌های صوفی و رؤسای قبایل و طوایف برعهده داشتند. به دلیل اهمیت آنچه در ذیل می‌آید، فهرست مختصری از تاریخچه‌ی این قیام‌ها را در این‌جا ذکر می‌کنیم.

بلافاصله پس از عبدالقادر «ابومعزه» در کوه‌های منطقه‌ی «الصنهره» قیام کرد، اما عاقبت اسیر شد. در اسارت فرانسوی‌ها از وی پرسیدند اگر تو را آزاد کنیم چه خواهی کرد: گفت بی‌درنگ جنگ با شما را شروع می‌کنم! در سال ۱۸۵۱م چندین هزار نفر در منطقه‌ی کابیلی به رهبری «ابوبقله» قیام کردند که قیام مزبور سه سال به طول انجامید (حسن صدر، ۱۳۵۷، صص ۹۷-۹۸). انقلاب درقاوه و وهران نیز در همین راستا قابل ذکر است.

در سال ۱۸۵۲م در صحاری جنوب، «محمد بن عبدالله» به جنگ برخاست و پس از دو سال فعالیت مستمر کشته شد؛ ولی بلافاصله فرزند جوان او «سیدی سلیمان» بر جای پدر ایستاد و مدت بیست سال جنگید. او و جانشینانش قیام بزرگی را تا سال‌های ۱۸۸۳م رهبری کردند و در یک مرحله توانستند بخش وسیعی از جنوب غربی و جنوب الجزایر را تصرف نمایند. اما پس از مدتی این قیام سرکوب گردید و تبدیل شد به مجموعه‌ای از شورش‌های پراکنده مانند شورش بن عیاش از قبیله بنی یزید در سال ۱۸۷۶م و ابوعمامه از فرزندان سیدی شیخ الغرابه در سال ۱۸۸۱م که این آخری بر خلاف دیگر بازماندگان این قیام‌ها که مدتی بعد مجبور شدند زندگی تحت سلطه‌ی فرانسه را بپذیرند، هرگز زیر بار فرانسه نرفت و پس از شکست به مراکش گریخت و تا زمان وفاتش در ۱۹۰۸م از آن‌جا به مخالفت‌هایش ادامه داد (بیرک، ۱۹۹۹، ص ۸۸).

مشابه طغیان مزبور در سال ۱۸۵۶م در منطقه‌ی «جرجره»، و در پی اتحاد دو قبیله‌ی بنوینی و بنوراتن تحت قیادت بانویی مجاهد و دلیر به نام «لالا فاطمه» رخ داد که قیام مزبور تا سال ۱۸۵۷م دوام یافت. سرانجام بانوی مزبور در میدان جنگ اسیر شد و به شهادت رسید (الراسی، ۱۹۹۷، ص ۲۰۶؛ حسن صدر، ۱۳۵۷، ص ۹۹). در سال ۱۸۵۹م نیز طایفه‌ی بنی‌کنتاش در مرزهای نزدیک مراکش چندین سال نبرد کردند. رهبران این قیام‌ها عموماً از شیوخ طریقت‌ها و مدارس محلی قرآنی بودند و شرکت‌کنندگان در هر یک از این شورش‌ها صدها و گاه هزاران نفر بودند.

گاه نیز برخی از این رهبران ادعای مهدویت می‌کردند و با این داعیه قیام خود را آغاز می‌نمودند. نمونه‌ی مشهور این مورد «بوزیان» است که از حامیان و همراهان عبدالقادر نیز بود. وی مدعی شد که پیامبر به خوابش آمده و او را «مهدی» نامیده است

و از وی خواسته علیه سلطه‌ی فرانسه دست به جهاد بزند. شورش او در منطقه‌ی اوراس آغاز شد و تا شهر قسنطین و سراسر شرق الجزایر کشیده شد. پس از شکست وی، یکی از سرداران او به نام «حاج سیدی صادق» مجدداً قیام کرد اما با یاران خود اسیر شد. در سال ۱۸۷۹م نیز «محمد غمریان» که از یاران سیدی صادق بود، خود را مهدی نامید و نیروی‌های فرانسوی را مورد حمله قرار داد که وی نیز سرکوب شد (لاپیدوس، ۱۳۸۱، ص ۹۴۹).

این روند شورش‌های پراکنده سرانجام به یک انفجار سراسری در سال‌های ۱۸۷۰-۱۸۷۱م در الجزایر منتهی شد. این سال‌های سخت، درست مقارن بود با شکست ناپلئون سوم در جنگ با پروس و نیز ترس از تشدید سلطه‌ی استعماری فرانسه بر الجزایر در پی روی کار آمدن نظام جدید جمهوری در فرانسه. این شورش سراسری، تحت رهبری «طریقت رحمانیه» و شیخ آن «شیخ حداد» و نیز یک رهبر قبیله‌ای به نام «مقرانی» شکل گرفت. مقرانی حدود ۲۵ هزار نیروی نظامی و ۱۰۰ هزار نفر از اتباع خود را برای تحقق اهدافش گردآورد. طریقت رحمانیه نیز به مدد شیخ حداد در قبایل منطقه‌ی جبال با ۱۲۰ هزار نیروی نظامی و در مجموع حدود ۶۰۰ هزار یاریگر به او پیوست و قیامی بزرگ در تابستان سال ۱۸۷۱م در منطقه‌ی شرقی صحرا آغاز شد. در ابتدا دامنه‌ی شورش به دلیل شکست ناپلئون سوم و در نتیجه کمبود امکانات فرانسه در الجزایر به سرعت گسترش یافت؛ اما فرانسه به سرعت دست به کار شد و شروع به تجهیز نیروهای خود نمود (ازغندی، ۱۳۶۵، ص ۲۸). در این مقاومت که طریقت رحمانیه آن را مشروعیت می‌بخشید، شبکه‌ی این طریقت از طریق اخذ اطلاعات مربوط به دشمن و نیز از طریق کمک‌های نظامی در قالب شبکه‌های قبایلی و زایویه‌ها و خانقاه‌ها و نیز کمک‌های مالی از طریق روابط تجاری خانقاه‌ها با تجار و بازرگانان الجزایری که مرید این طریقت بودند، به مقاومت کمک می‌کرد (بیرک، ۱۹۹۹، صص ۱۵-۱۶). به عنوان نمونه گرچه تجارت اسلحه از نظر قانون، تا قرن بیستم ممنوع بود، اما شیخ طریقت با اعتماد به شبکه‌ی خود و مؤسسات آن، برای ادامه‌ی جهاد بر ضد فرانسه به صورت مخفیانه به این کار اقدام می‌نمود. گرچه شاید در نگاه اول تجارت تجهیزات نظامی با جایگاه معنوی او متناقض بود، اما او با طیب خاطر و اطمینان از تکلیفی که بر عهده داشت به این کار مبادرت می‌نمود. بدین معنا حقیقتاً

باید طریقت رحمانیه و شیوخ آن را جزیی از میراث ماندگار صوفیه در منطقه‌ی مغرب اسلامی به حساب آورد. در این طریقت، شاهد جمع بین معنویت صوفیانه و باروت، و زهد و تقوا با نبرد و جنگ هستیم (همان، ص ۱۰۷).

بیش از یک سال و نیم طول کشید تا فرانسه توانست به مدد نیروهای کمکی فراوانی که از فرانسه فراخواند بر این قیام سراسری غلبه نماید. به انتقام این ضربه‌ی سنگین، پس از پیروزی، غرامت سنگینی را به مردم تحمیل کرد و صدها هزار هکتار اراضی مناطق قیام را مصادره نمود (لاپیدوس، ۱۳۸۱، ص ۹۴۹).

شورش دیگر انقلاب بزرگ قبایلی «مدجانه» در سال‌های ۱۸۷۱-۱۸۷۲م بود؛ همین‌طور حرکت ادیلیا مارگریت در منطقه‌ی الجندل در سال ۱۹۰۱م که شورش کوچک‌تری نسبت به اولی بود. دو منطقه‌ی «الجندل» و «مدجانه» موقعیتی استراتژیک در میانه‌ی مناطق کوهستانی داشتند و مسیر اصلی شرق به غرب الجزایر از آن‌ها عبور می‌کرد. در گذشته نیز عثمانی‌ها برای رهبری محلی این مناطق، آزادی‌ها و امتیازات زیادی قائل شده بودند (بیرک، ۱۹۹۹، صص ۷۸-۷۹).

شورش ادیلیا، آخرین شورش جدی مناطق صحرایی قبل از نبرد آزادی‌بخش بود و از دو جهت اهمیت داشت، اولاً حضور خرده مالکان در عرصه‌ی نبرد مسلحانه و ثانیاً حفظ ارتباط کامل این خرده مالکان و طبقه‌ی متوسط با جریان اسلامی و صوفیانه‌ی محلی و قبایلی. البته شورش ادیلیا در منطقه‌ی جندل ضعیف بود و خطر جدی برای فرانسه در مقایسه با شورش‌های قبایلی پیشین ایجاد نکرد (همان، ص ۸۳).

بدین ترتیب و براساس این گزارش فشرده، علی‌رغم این که عوامل و نیروهای اجتماعی دیگری مانند کشاورزان در عصیان‌های دائمی مشارکت می‌کردند و این وضعیت رایج اوراس، کابیلی، صحرا و دیگر مناطق در مدت یکصد و سی سال بود؛ با این حال نمی‌توان نقش ویژه و برجسته‌ی شخصیت‌های صوفی را نادیده گرفت و در واقع این جمله‌ای که یکی از راویان مبارزات بیان می‌کند حقیقت دارد: «زاویه عامل تداوم بقای ما است» (همان، ص ۱۴۴). بدین ترتیب فترت یکصد ساله بین شکست امیرعبدالقادر در سال ۱۸۴۷م و شروع انقلاب جبهه‌ی آزادی‌بخش ملی در سال ۱۹۵۴م که منجر به استقلال الجزایر شد، را می‌توان به دو دوره‌ی شورش‌های مسلحانه در

سراسر کشور به رهبری شیوخ صوفیه و مرابطان در نیمه‌ی اول و تحول و تطور مقاومت ضد استعماری در الجزایر از «اسلام جهادی صوفیانه» به «اسلام سیاسی اصلاح طلب» و مبارزات مدنی آن در نیمه‌ی دوم تقسیم کرد که این مورد اخیر مجال دیگری را برای تبیین می‌طلبد.

شخصیت‌های دینی و صوفی که متولی سامان‌دهی انقلاب‌ها بودند، گرچه گاه برخی امور دنیوی مانند مسائل اقتصادی را به عنوان نقطه‌ی عزیمت برای عمل سیاسی می‌گرفتند، اما در واقع هدف نهایی آنان، آزادی برای اسلام بود؛ با این شعار که «زیر بار اطاعت کسی جز خدای یگانه نمی‌رویم» که منظور «کفار استعمارگر» بود؛ چنان‌که یکی از اصول اعتقادی اسلام، آزادی جامعه‌ی اسلامی از سیطره‌ی کفر است.

مفهوم «برادری اسلامی» در سرزمین الجزایر که در مراکز صوفیه یعنی خانقاه‌ها تجلی پیدا می‌کرد، از اهمیت فوق‌العاده‌ای برخوردار بود؛ چرا که این خانقاه‌ها مرکز مشترک تعلیم و تربیت، نماز و خلوت صوفیانه و درمان بودند. برای این برادری اسلامی معنایی عمومی وجود داشت که تسامح و همدلی را برجسته می‌نمود؛ همدلی‌ای که به موجب آن هم‌زیستی و همکاری سراسری برای بسیاری از این زاویه‌ها متصور می‌شد و آنچه منتهی به این مفهوم می‌گردید، دعوت به تبعیت از یکی از اولیا بود. بررسی بسیاری از این شورش‌ها باید با درک این نگاه خاص همراه باشد؛ چنان‌که بسیاری از این زاویه‌ها تبدیل به مراکزی برای حملات مسلحانه و یا پشتیبانی آن‌ها با نیروی انسانی یا امکانات اقتصادی و نظامی می‌شدند (همان، صص ۸۹-۹۰).

از همین جا بود که توجه ویژه‌ی فرانسه به نقش‌آفرینی این زوایا معطوف شد؛ نقش‌آفرینی که با گونه‌ی هم‌زاد آن در مشرق اسلامی کاملاً متفاوت و در آغاز غافلگیرکننده می‌نمود. از این پس فرانسه همه‌ی تلاش خود را برای نفوذ و تخریب این کانون‌ها به کار گرفت و البته متأسفانه سرانجام موفق شد. فرانسوی‌ها پس از سلطه‌ی سراسری بر الجزایر، با دخالت در نظام توزیع قدرت محلی، آن را تغییر دادند. این استراتژی جدید، بر اساس تسلط بر دو مسأله مهم که محل تجمیع روابط متقابل بود، طراحی شد. این دو مرکز عبارت بودند از «جایگاه دینی و نفوذ مردمی شیوخ صوفیه» و «نسب قبیله‌ای که پشتوانه‌ی مشروعیت رییس قبیله بود». استراتژی مزبور به دنبال ایجاد

رقابت و درگیری میان یک صاحب‌نسب و رهبر قبیله یا شیخ طریقت صوفیه با دیگر صاحبان نسب و شیوخ طریقت در محیط سیاسی و قدرت‌طلبانه‌ای بود که فرانسوی‌ها آن را خلق کرده بودند. در این فضای غبارآلود، فرانسه با اعطای امتیازات سیاسی و اقتصادی به برخی در مقابل برخی دیگر، زمینه‌ی رقابت را تشدید می‌کرد. این رقابت فرساینده و تنازع درونی که ترفند همیشگی استعمار است، در اوایل قرن بیستم به بار نشست و برای همیشه خیال استعمار فرانسه را از مقاومت‌هایی با ماهیت صوفیانه در الجزایر راحت نمود. آرام آرام کار به جایی رسید که در زمینه‌ی سیاسی، صوفیان، دیگر نه تنها دعوت به جهاد نمی‌کردند، بلکه با توجه به منافعتشان، دعوت به انقیاد می‌کردند با این توجیه که «ما وقع، اقتضای مشیت الهی است»^۱.

هم‌زمان تلاش‌ها برای غلبه بر هویت الجزایری نیز در دستور کار قرار گرفت. استعمارگران از سال ۱۸۳۰م تلاش اصلی خود را بر غلبه بر هویت عربی و بومی الجزایر متمرکز کردند؛ مثلاً چنان‌که مالک حداد (ادیب الجزایری) می‌گوید، آموزش فرانسوی در مدارس الجزایر به کودکان تأکید می‌کرد که پدران الجزایری‌ها در اصل فرانسوی بودند و بعداً عرب شده‌اند! بنابراین اولین مسأله‌ی مهم برای استعمار، غلبه بر هویت عربی بود و این امر، بدون تخریب مرکز این هویت‌بخشی یعنی زوایا و رباط‌ها ممکن نبود. استعمار در طول ده‌ها سال، تلاش فراوانی در این جهت کرد (شرف، ۱۴۱۱، ص ۴۷). از همه مهم‌تر آن‌که استعمار، حتی برای استحاله‌ی قیام امیر عبدالقادر و زدودن الهام‌بخشی او در افکار الجزایریان دست به کار شد و با تحریف اهداف عبدالقادر سعی کرد خود را متولی بزرگداشت او جلوه دهد تا از اعتبار تاریخی وی بکاهد. فرانسوی‌ها حتی در مرکز پایتخت، بنای یادبودی را برای او ساختند و به او ادای احترام می‌کردند! احمد بن بلا رهبر مبارزات استقلال‌طلبانه‌ی الجزایر، در کتاب خاطرات خود، با اشاره به این ترفند زشت، از تصمیم خود و دیگر مبارزان الجزایری برای انهدام بنای مزبور که آن را «توهین به مقدسات ملی الجزایری‌ها» می‌نامد، سخن می‌گوید (مرل، بی‌تا، صص ۷۵-۷۶).

۱. برای اطلاع بیشتر از انحرافات مرابطان و آیین‌های صوفیه در این دوره و علل آن رک. عمار اوزگان، افضل الجهاد، حسن حبیبی، تهران: نشر جهاد، ۱۳۹۸ق، صص ۱۵-۱۳.

بدین ترتیب با تضعیف توان اجتماعی جامعه‌ی الجزایر و تخریب شبکه‌ی ارتباطات مردمی و اجتماعی که بر مدار رباطها و زوایای صوفیه شکل گرفته بود،^۱ با آغاز قرن بیستم در الجزایر تحت سلطه‌ی استعمار فرانسه، انتقال تدریجی رهبری مبارزات ضد استعماری از خانقاه‌ها به مساجد تحت رهبری فکری جریان «اسلام اصلاح طلب» صورت گرفت؛ جریانی که در قامت شخصیت برجسته‌ی این دوران «شیخ عبدالحمید بن بادیس» قابل شناسایی است و بررسی آن مجال دیگری را می‌طلبد.

نتیجه‌گیری

حضور و نقش‌آفرینی موفق صوفیه در رأس جنبش اسلامی الجزایر، نقطه‌ی عطفی در تاریخ جنبش اسلامی منطقه‌ی مغرب محسوب می‌شود. نقش‌آفرینی که با گونه‌ی هم‌زاد آن در مشرق اسلامی کاملاً متفاوت و در آغاز غافلگیر کننده می‌نماید. شخصیت‌های دینی و صوفی که متولی سامان‌دهی انقلاب‌ها بودند، گرچه گاه برخی امور دنیوی مانند مسائل اقتصادی را به عنوان نقطه‌ی عزیمت برای عمل سیاسی می‌گرفتند، اما در واقع هدف نهایی آنان، آزادی برای اسلام بود؛ چنان‌که از اصول اعتقادی اسلام، آزادی جامعه‌ی اسلامی از سیطره‌ی کفر است. در واقع در رویارویی مردم مسلمان الجزایر با استعمار فرانسه که مسأله‌ی اصلی این پژوهش مقاومت‌های مردمی نیست هرچند در جای خود مهم و تعیین‌کننده است؛ بلکه قضیه‌ی اصلی، نقش اسلام صوفیانه در این جامعه است، جامعه‌ای با پراکندگی جمعیتی از نوع زندگی عشایری و نفوذ فراوان جریان صوفیه که تنظیم‌کننده‌ی اصلی روابط و امور اجتماعی است. باید اذعان کرد که در این برهه، عقاید دینی و صوفی نه تنها ابزاری برای مبارزه با فرانسوی‌ها، بلکه جز جوهری مبارزه برای بقا در درون جامعه‌ی الجزایر بود.

بنابراین باید پذیرفت که درک و تحلیل بخش عظیمی از تحولات تاریخ معاصر مغرب اسلامی و به‌ویژه الجزایر در گرو شناخت جایگاه جریان‌های صوفیه و نقش‌آفرینی رباطها و خانقاه‌هاست. نقشی که با مناسبات اجتماعی جامعه‌ی الجزایری و

۱. برای مطالعه فهرست مبارزات ضد هویتی فرانسه در الجزایر بنگرید، عبدالرشید زروقه، جهاد ابن بادیس ضد الاستعمار الفرنسي فی الجزائر، بیروت: دارالشهاب، ۱۹۹۹، ص ۲۰.

مغربی در هم تنیده و غیر قابل چشم‌پوشی است. اسلام جهادی صوفیانه در مغرب اسلامی به‌خصوص الجزایر، بخشی از میراث جریان اسلام‌گرا به‌طور عام، و جریان صوفیه به‌طور خاص است و مطالعه بر روی خاستگاه‌ها و آموزه‌های آن در مقایسه با تصوف مشرقی را برای علاقمندان ضروری می‌سازد.

فهرست منابع و مآخذ

۱. ازغندی، علیرضا (۱۳۶۵ ش). *انقلاب الجزائر*، تهران: شرکت سهامی انتشار.
۲. اوزگان، عمار (۱۳۹۸ ق). *افضل الجهاد*، ترجمه‌ی حسن حبیبی، تهران: نشر جهاد.
۳. بالتا، پل (۱۳۷۰ ش). *مغرب بزرگ از استقلال تا سال ۲۰۰۰*، ترجمه‌ی عباس آگاهی، تهران: دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی وزارت خارجه.
۴. بیرک، ادموند و ایرالایدوس (۱۹۹۹ م). *الاسلام و السیاسیة و الحركات الاجتماعية*، محروس سلیمان، قاهره: مکتبه مدبولی.
۵. پالمر، روزول (۱۳۴۰ ش). *تاریخ جهان نو*، تهران: امیرکبیر.
۶. تیلی چارلز (۱۳۸۳ ش). *انقلاب‌های اروپایی ۱۹۹۲-۱۹۹۲*، ترجمه‌ی بهاء‌الدین بازرگانی گیلانی، تهران: کویر.
۷. جعیط، هشام (۱۳۸۱ ش). *بحران فرهنگ اسلامی*، ترجمه‌ی سید غلامرضا تهامی، تهران: دفتر پژوهش‌های فرهنگی.
۸. الراسی، جورج (۱۹۹۷ م). *الاسلام الجزائري من الامیر عبدالقادر الی امراء الجماعات*، بیروت: دارالحدید.
۹. - زروقه، عبدالرشید (۱۹۹۹ م). *جهاد ابن بادیس ضد الاستعمار الفرنسي في الجزائر*، بیروت: دارالشهاب.
۱۰. سعدالله، ابوالقاسم (۱۹۸۲ م). *محاضرات فی تاریخ الجزائر الحدیث*، الجزائر: الشركة الوطنیه للنشر.
۱۱. شرف، عبدالعزیز (۱۴۱۱ ق). *المقاومة في الادب الجزائري المعاصر*، بیروت: دارالجمیل.
۱۲. صدر، حسن (۱۳۵۷ ش). *الجزایر و مردان مجاهد*، تهران: امیرکبیر.
۱۳. العجیلی، التلیلی (۲۰۰۵ م). *صدی حرکت الجامعة الاسلامیة فی المغرب العربی (۱۸۷۶ / ۱۹۱۸)*، تونس: دارالجنوب للنشر.

۱۴. لاپیدوس، ایرام (۱۳۸۱ ش). *تاریخ جوامع اسلامی، ترجمه‌ی علی بختیاری‌زاده، تهران: اطلاعات.*
۱۵. لوییس، برنارد (۱۳۷۸ ش). *زبان سیاسی اسلام، ترجمه‌ی غلامرضا بهروز لک، قم: دفتر تبلیغات اسلامی.*
۱۶. ماتیل، الکساندر (۱۳۸۳ ش). *دایرة المعارف ناسیونالیسم، ترجمه‌ی کامران فانی و محبوبه مهاجر، تهران: کتابخانه‌ی تخصصی وزارت امور خارجه.*
۱۷. محمد، ابراهیم و دیگران (۱۳۸۴ ش). *جبهه نجات اسلامی الجزائر، تهران: اندیشه‌سازان نور.*
۱۸. المدینی، توفیق (۱۹۹۸ م). *الجزائر، الحركة الاسلامیه و الدولة التسلطیه، کویت: دارقرطاس للنشر.*
۱۹. مرل، روبر (بی‌تا). *بن بلا، ترجمه‌ی خلیل کوشا، تهران: شرکت سهامی انتشار.*
۲۰. ویلیس، مایکل (۱۹۹۹ م). *التحدی الاسلامی فی الجزائر، عادل خیرالله، بیروت: شركة المطبوعات للتوزیع والنشر.*
۲۱. یاقی، اسماعیل احمد (۱۳۸۵ ش). *دولت عثمانی از اقتدار تا انحلال، ترجمه‌ی رسول جعفریان، قم: پژوهشگاه حوزه و دانشگاه.*
۲۲. یحیی، جلال (۲۰۰۳ م). *العالم العربی الحدیث والمعاصر، اسکندریه: المكتب الجامعی الحدیث.*